

روزگار

پروین احمدی

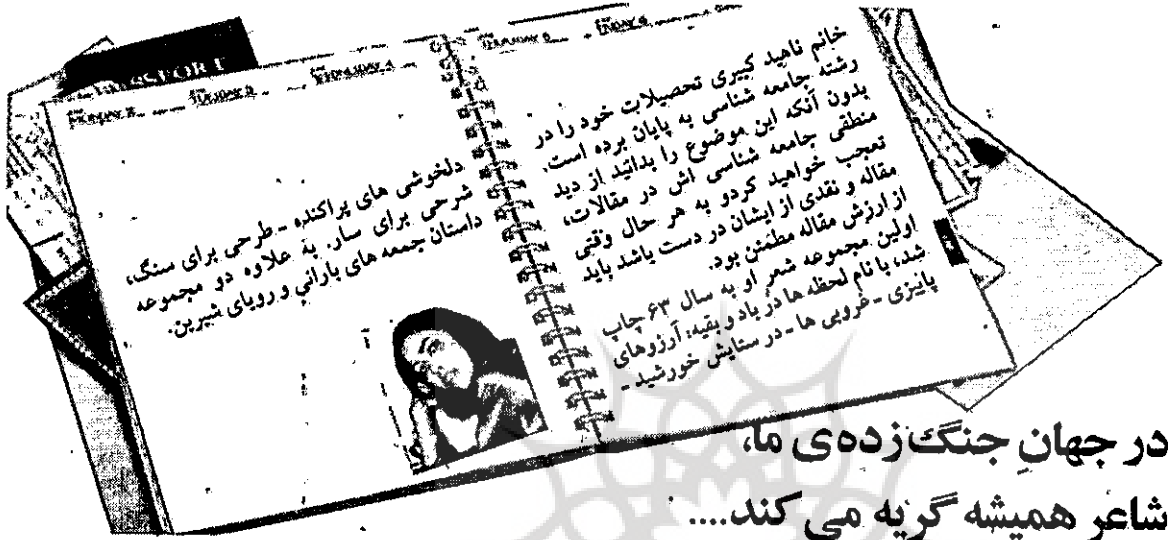
پیش از آنکه جنگ و ضیافتی که چهتم برای انسان ها برپا می کند، آزارنده باشد این حقیقت که امکان جنگ پیوسته در جهان وجود دارد، یاد را آزار می دهد... حیرت آورتر از آن، قیامی چون برپایی نمایشگاه بین المللی تسلیحات نظامی در سال گذشته است. این خیر همچون تمام اخبار نماند از منابع خبری بخش شدولپته اعتراضی در پی نداشت. نمایشگاه لاید در مکانی سرسبز و دوست داشتنی همراه با همه گونه امکانات رفاهی بوفه و پارکینگ و... برپا شده بود.

لابد آقایان و (خانم های؟) که از این نمایشگاه بازدید می کرده اند رفتاری بیاد آداب و مناسبت داشته اند. بیادب تر هادر آستانه ی در لحظه ای یا مست می کرده اند و از روی تواضع به دیگران اجازه ی ورود می داده اند. آن دیگری در آینه به صورت خود نگاهی انداخته و از شرم نمی توانسته سر بلند کند (روی چانه اش لکه ای به چشم می خورد) هیچ ناسازی بر زبان کسی جاری نشده و همه سررو ضعیف آبرومندانه ای هم داشته اند. در ضمن آن تانک، آه آن تانک، چقدر از همه دل پر...

سپس روزی جنگ آغاز می شود و آن وقت همه به وحشت می افتند. اعتراض می کنند، تظاهرات می کنند و تلاش می کنند جنگ را کمی به تعویق بیندازند و به قول خانم کبیری زبانی می رسد که شاعر تنها می تواند گریه کند. با این همه به رغم این کاپوس ها و ویرانی ها و خشونت ها، می توان کمتر اندوهگین بود.

می توان امیدوار بود که روزی پایان تمام جنگ های جهان فرا رسد. دوزان پسمانی فرا خواهد رسید. این اعتقاد تمامی مکاتب و مذاهب جهان است. همان طور که سونیا نیز به دایمی و انیاه می گویند: آنجا در دنیای باقی از رنج ها و از اشک ها و از دهرهای پیمان حکایت خواهیم کرد و رحمت خداوند شامل حالمان خواهد شد و چشم های من و تو دایمی جزیره روی یک زندگی روشن و زیبا و ظریف باز خواهد شد و ما خوشحال خواهیم شد و با تیسمی آمیخته به عطفوت به یاد پذیرختی های کنونی مان خواهیم افتاد و سرانجام به آسایش خواهیم رسید. من ایمان دارم دایمی جان با شور و حرارت ایمان دارم... به آسایش خواهیم رسید.

نمایشنامه دایمی و انیاه اثر آنتوان چخوف ترجمه سروژ استیاتیان



در جهان جنگ زده می، شاعر همیشه گریه می کند...

می لرزد، به آن چه که می اندیشد، نان است و آتش... نه شعر می شود، نه قصه می خواند.

ادبیات در چنین فضایی، بی درنگ می میرد اما، برآیند این فاجعه هرگز نمی میرد و در زمان و مکانی دیگر، جهان می گیرد و به شکلی از هنرهای نوشتاری، دیداری، یا شنیداری ظاهر می شود. در بزرگترین کتابفروشی های دنیا، جزء پر فروش ترین ها می شود. و پشت و پرتین ها را رنگین می کنند. در تابلوهای نقاشی به دیوار آویخته می شود؛ و به شکل فیلم های عظیمی در سالن های سینما، انبوه حیرت زده مردم را به تماشای فاجعه های جنگ می کشاند.

سده، بازتاب کشتار یهودیان در سال های ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۵، در سال های اخیر، یادآور یک صفحه از جنایت های جنگ و بی آمده های فاجعه انگیز آن بود. اما نمی دانم ترازوی جنگ های طولانی مردم معصوم فلسطین را، و آنچه که بر تک تک آنان می گذرد، در چه زمان و چه کسب به تصویر خواهد کشید! انگار ثبت و ضبط این همه جنایات در ادبیات، حافظه ی تاریخ را کفاف نمی دهد... آلیت انبشتاین می گوید:

وقتی دانم جنگ بین الملل سوم، با چه سلاحی آغاز خواهد شد. اما می دانم که سلاح جنگ جهانی چهارم، چیزی جز چوب و قلوه سنگ نخواهد بود! در فضای پر اشتقاق و تاریک دیکتاتوری های بزرگ جهان، باز هم ادبیات به حرکت های زیرزمینی و گاه پرچش خود ادامه داده است و چه بسیار شاعران و نویسندگان بزرگی که به شهادت تاریخ، در زیر شکنجه و زنجیر، آثار بزرگی خلق کرده اند و قربانی شده اند یا به تبعید و دره دری گرفتار آمده اند... گارسیا لورکا، اوسیب ماندلشتام، آنا آخماتوا، ویکتور خارا و بسیاری دیگر... اما جنگ به معنای آتش کشایی و بمب و اتم و گاز و خمپاره دیگر توانی برای خلاقیت و رشد به عرصه ی ادبیات نمی دهد.

هنرمندان، در هر کجای تاریخ که ایستاده باشند، با خلق آثار خود، چه در گستره ی ادبیات، چه در هنرهای نمایشی، تصویری و شنیداری، نباید از زنده کردن خاطره های تلخ جنگ در ذهن فراموشکار جامعه غافل بمانند و فرصت از یاد بردن این مصیبت های عظیم را - که همیشه جامعه ی بشر را تهدید کرده است - نباید به ساکنان این دنیای منززل بدهند. اما مقوله ی جنگ های سرد هم (داخلی و جهانی) سایه ی مخوفی دارد که حیات ادبیات را تاریک می کند و علاوه بر نامیدی بسیار، می تواند به راحتی، یا بار منفی خود، انگیزه ی خلاقیت را متوقف و انرژی ادبیات را کاهش بدهد. در این خصوص سخن بسیار است که باشد برای مجالی دیگر...

ناهید کبیری

در جنگ، مفهومی به نام پیروزی وجود ندارد و فتحی اگر باشد، به اندازه ی شکست مصیبت یار است.

آگانا کریستی

«جنگ» و «جهنم» که تفرین های بزرگ روزگارانند، و اغلب با شعارهای فریبنده ی ناسیونالیستی، برقراری صلح پایدار و... یا این روزها مبارزه با تروریسم جهانی پرچم های قرمز را بالا می برند و آتش ها می افروزند، قصه ی کهنه ای است که برگ های شناسنامه ی بشر را سیاه کرده است.

طراحان و افسران جنگ، که اغلب خود، در فهرست کشته شدگان جنگ قرار نمی گیرند، برای کشته شدگان خورش و آژهای مقدس و برای طرف مقابل واژه ای با بار منفی را به کار می برند و آنقدر غافل اند که نمی دانند. در جنگ، خانواده ی بزرگ انسان زخمی می شود و هر بار اعضای بیشتری از جوان ترین و معصوم ترین فرزندان خود را از دست می دهد...

آنقدر غافل اند که نمی دانند در جنگ قلم ها می شکنند، کاغذها پراکنده می شود، و کتاب های تلنبار نخوانده، گم و فراموش می شود و شاعر، در گوشه ی تاریک پناهگاه برای عشق، برای کلمه، برای کودکان سرگردان و پرندگان هراسان گریه می کند...

برای حراج کتاب ها، گرانی نان، و گرسنگی انسان جنگ زده گریه می کند... پدری که از جنگ باز می گردد در پاسخ فرزندش که می پرسد: پدر! جنگ چه گونه بود؟ چه می گوید؟ چه دارد که بگوید؟ جز این که: آدم کشته فرزندم... آدم امی فهمی؟

و شاعر، بر این همه گریه می کند... به خاطر پارچه های سفید صلح که برای بستن زخم های خونبار همیشه کم می آید گریه می کند. در جهان جنگ زده ی ما، شاعر همیشه گریه می کند...

کشوری که حمله را آغاز می کند همیشه باید تسلیحات بیشتر و کتاب های کمتری داشته باشد. کاش می دانستیم واردات کتاب در قانون تجارت کدامین کشور در ردیف های بالا نوشته می شود...

انسان هایی که پشت دیوارهای سنگی خشم از شکم مادران مضطرب بی پستان و بی شیر متولد می شوند، و در یک هوای پرنفرین و پرباروت رشد می کنند، زندگی خود را در همه ی عمر «بازی» می کنند. و متن نمایشنامه ی بی رمق این حیات را هیچ کس به غیر از ادبیات، نمی تواند رقم بزند. البته اغلب در سال های بعد هم می نویسند. چه بسا در زمانی که بازیگران آن متن، در زیر سبزه هایی که از خاک رسته اند، به خاک تحفته باشند! چرا که زیر آسمانی که از آن موشک های کوچک و بزرگ، و بمب های سنگین و سبک فرو می ریزد، و روی زمینی که از مین و خشم و شعار می لرزد، نه دانه های کوچک گندم می شکنند، نه ادبیات بار می دهد. شکمی که گرسنه است، و بدنی که از سرما